



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

قیام تیر

جلیل شکری



مرداد ۱۴۰۰

پراتیک انقلابی در پرتو قیام‌های سه‌گانه

طی روزهای گذشته بار دیگر قیامی از سوی مردم ایران علیه جمهوری اسلامی پاگرفت که در کنار دو قیام قبلی دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸، بی‌تردید باید آن را سومین حرکت تکوین پراتیک انقلابی مردم دانست؛ به این ترتیب که:

- در جریان خیزش دی ۱۳۹۶، برای اولین بار از هنگام استقرار تمام‌عیار جمهوری اسلامی بر کشور (از نیمه‌ی ۱۳۶۰) شاهد اعتراض گسترده‌ی فرودستان در سراسر کشور و بخش‌هایی از طبقه‌ی میانی به کلیت نظام در قالب نفی دوگانه‌ی اصلاح‌طلب-اصولگرا در ساختار سیاسی کشور بودیم. بیکاری، شرایط استثماری موقعیت‌های شغلی و انباشت انواع محرومیت‌های اجتماعی زمینه‌ساز حرکتی بود که از جلوه‌های مهم بروز سیاسی آن حمله به دفاتر امامان جمعه و فرمانداری‌ها بود. امروز با لحاظ حرکت‌های بعدی، می‌توان این حرکت را آغازگاه روند تلاش مستمر مردم برای عبور از جمهوری اسلامی دانست.

- در جریان قیام آبان ۱۳۹۸ اما به اعتبار برخورد تهاجمی‌تر مردم فرودست با سرکوبگران حاکمیت از یک‌سو، حمله به فروشگاه‌های بزرگ وابسته به زنجیره‌ی رانت (نظیر کوروش)، حمله به بانک‌ها و دراختیار گرفتن کنترل برخی از شهرها برای دستکم یک روز از سوی دیگر، به‌وضوح قدرتی در میان مردم برای تعرض به حاکمیت احساس شد که حاکمیت به‌وضوح از آن ترسید. رفتارهایی چون قطع کردن اینترنت، مبادرت به کشتار وسیع و موضع‌گیری آشکار خامنه‌ای بر ضد مردم، حاکی از سرگشتگی رژیم و رفتارهایی مستأصلانه بود.

- امروز در جریان قیام تیر ۱۴۰۰، مؤلفه‌ی مهمی به دو حرکت قبلی اضافه شده و آن نقش مترقی «قومیت» در میانجی‌گری برانگیختگی ناشی از محرومیت‌های طبقاتی-قومیتی است. خروش عرب‌ها و بختیاری‌های اهواز و لرستان متأثر از بی‌آبی و بی‌کاری، لحظه‌ی پراهمیت نقش‌آفرینی وجهی از گره‌گاه‌های ستم مشترک (اینترسکشنالیته) را برجسته کرد. خیزش‌های شبانه، بستن جاده‌ها و محله‌محوری ویژگی بارز این قیام در قیاس با دو قیام قبلی بود که در فلج کردن نیروهای سرکوبگر تأثیر قابل توجهی داشت.

این روند تکوینی پراتیک انقلابی نشان از تغییری جدی در درک عمومی مردم از سازمان‌یابی انقلابی دارد. این قیام‌گران دیگر خود را در فضای فکری ناگزیری انتظار برای رهبری و سازماندهی مرکز‌محور نمی‌بینند. سازمان‌یابی‌ها در هسته‌ها و گروه‌های خردتر اتفاق افتاده و میانجی‌های رسانه‌ای در بهم‌پیوند

دادن این سازمان‌یابی‌های خرد نقشی چشمگیر دارد. خلاقیت‌ها در صحنه‌ی نبرد اتفاق می‌افتد و کشته‌ها سبب‌ساز فعال شدن خانواده‌های‌شان می‌شود. از همین روست که با وجود سرکوب‌ها پس از هر خیزش و قیام، در حد فاصل قیام بعدی اعتراضات گسترده‌ی طبقاتی جریان پیدا می‌کند:

- پس از دی ۱۳۹۶: فعال شدن اعتراضات کارگران در هفت‌تپه، فولاد و اراک به اوج خود می‌رسد و در پاییز ۱۳۹۷ موضوع تا حد یک راهپیمایی شهری وسعت می‌یابد. معلمان به تحصن‌های سراسری درون مدرسه دست می‌زنند و بازنشستگان راهپیمایی‌های گسترده‌ای را برگزار می‌کنند. اعتراضات ضدحجاب دانشجویان دانشگاه تهران در اردیبهشت ماه ۱۳۹۸ و اعتراض روز کارگر همین سال، فضای کنشگری اعتراضی را زنده نگه می‌دارد.

- پس از آبان ۱۳۹۸: اعتراضات پیرامون سقوط هواپیمای اوکراینی هرچند که پایگاه طبقاتی دیگری دارد اما در فعال نگه داشتن فضای اعتراضی (به ویژه در وضعیتی که به میانجی‌ترور قاسم سلیمانی حاکمیت قصد شکل دادن جو گفتمانی ناسیونالیستی‌ای را داشت) نقش مؤثری ایفا می‌کند. با فراگیر شدن کرونا اما به نظر می‌رسید وضعیت همچون نعمت جنگ برای حاکمیت، مفری برای تنفس از پی این سلسله اعتراضات فراهم آورده است. از اوایل اسفند ۱۳۹۹ این جو انسداد به اعتبار از سر گرفته شدن اعتراضات بازنشستگان شکسته می‌شود و در پی آن، گروه‌های کارگری‌ای که تا پیش از این فعال نشده‌اند، به جرگه‌ی مبارزه می‌پیوندند: از معلمان موسوم به کارنامه سبز تا دامداران، و از پیروزی مقطعی هفت‌تپه‌ای‌ها تا کارگران نفت و گاز.

طالبان و ضدانقلاب ایران

شواهد و قرائن نشان می‌دهد که حاکمیت برای غلبه بر این وضعیت جز توسل به زور، هیچ ترفند سیاست‌گذارانه‌ای ندارد و سامانه‌ی تدبیر جمع حاکمان جمهوری اسلامی صرفاً مبتنی بر بهره‌کشی حداکثری و تصاحب مازاد عمل می‌کند. تحت این شرایط، تسخیر افغانستان به‌دست طالبان و تلاش جمهوری اسلامی برای به‌سرانجام رساندن توافق برجام با طرف‌های غربی، احتمالاً در چشم حاکمیت می‌تواند راهی برای متورم کردن مسأله‌ی امنیت ملی به شکلی کاذب برای آحاد جامعه باشد، اما با شدت فلاکت‌بار زندگی و معاش و فعال بودن نارضایتی‌ها در قالب اعتراضات متعدد، بعید به نظر می‌رسد که ناسیونالیسم بختی برای به انحراف کشاندن مسیر تکوین پراتیک انقلابی مردم داشته باشد.

با این وجود همجواری با طالبان را باید جدی‌تر مورد واکاوی قرار داد. آیا جمهوری اسلامی به واسطه‌ی نیازی که طالبان به برخی ضرورت‌های اداره‌ی کشور دارد، در ازای خدماتی، همچون آمریکا نقش

امپریالیسم را برای افغانستانی‌ها ایفا می‌کند یا با طالبان دچار تضاد منافع خواهد شد؟ اهمیت این مسأله از آنجایی است که اگر به افق یک انقلاب محتمل در کشور نظر داشته باشیم، افغانستان کنونی می‌تواند میانجی مناسبی برای تدارک ضدانقلاب علیه این تحول انقلابی احتمالی باشد.

از همین رو باید گفت که قیام تیر ماه به ویژه به اعتبار نقطه‌ی عزیمت این قیام در اهواز و مردم عرب آنجا، فرصت بی‌بدیلی است برای پیوند خوردن با فضای اعتراضی طبقاتی حاضر در عراق. تشابهات فرهنگی اهواز با بخشی از اعراب شیعی-سنی عراق، سبک‌های اعتراضی مشابه، می‌تواند یک اتحاد منطقه‌ای مناسب برای ایجاد بلوکی اعتراضی باشد. در این راستا بسیار مهم است که چپ انقلابی بکوشد تا با نقد این سه منظومه‌ی ایدئولوژیک، گام‌های موثری در راستای هژمونی گفتمانی - سیاسی چپ انقلابی بردارد:

1. گرایش موسوم به «محور مقاومت» و وجه کاذب خطر امپریالیسم: در هنگامه‌ی این قیام، بار دیگر نقش‌آفرینی این رویکرد در هیأت نشانه گرفتن حضور امپریالیسم و صهیونیسم به میانجی دست گذاشتن بر فعالیت‌های گروه «الاحوازیه» نمود یافت. در نظر این گرایش بی‌تردید قیام تیر به معنای فعال شدن گسل ارتجاعی قومیت، به عوض طبقه، به میانجی تحریکات امپریالیستی است و لذا نمی‌توان به اعتبار صحنه گذاشتن بر نابرابری‌های موجود در اهواز و ستم‌های قومیتی موجود و جاری، از چنین خیزشی خوشحال بود و برای آن هورا کشید.
2. گرایش طبقه‌گرایی و ارتجاع قومیت: گرایش‌هایی در چپ که تنها هویت مترقی برای کُنشگری علیه وضع موجود را «طبقه کارگر بودن» می‌پندارند و از هر شکلی از امکان مبارزه در گفتمان «حق تعیین سرنوشت»، ذیل برچسب «قوم‌پرستی» یاد می‌کنند. برای این دسته یا راه چاره تا جای ممکن انکار نقش مترقی هویت قومیت در هنگامه‌ای نظیر قیام تیر و نسبت دادن تمامیت آن به «طبقه کارگر» است، یا انصراف از به رسمیت شناختن حرکت ذیل قیام و اعتراضی مترقی.
3. گرایش ناسیونالیسم و دکترین امنیت ملی: دست آخر رویکرد وسیع‌تری که هم در حاکمیت (هر حاکمیتی) و هم در بخشی از اپوزیسیون راست جا دارد. محتوای اصلی این گرایش عبارت از بیرون کشیدن «خطر تجزیه» از دل فعال شدن گسل‌های اعتراضی قومی است. برای این گرایش هر حرکتی که به عامل هویت‌بخشی به نام «وطن ایران» یاور نداشته باشد، خطرناک است و باید از شر آن به دامن دولت (با همه‌ی دیکتاتوری‌اش) پناه برد.

مسأله‌ی آلترناتیو

بجز تکوین آگاهی جمعی و شیوه‌های مبارزاتی در جریان از پی هم آمدن قیام‌های سه‌گانه، آنچه در جریان قیام تیر به نحو بارزی نطفه‌های پروریدن آلترناتیو را به دست می‌دهد عبارت است از اشکال ریزومیک (ریزوم: ساقه‌های زیرزمینی ریشه‌مانند) اداره‌ی شورایی در هیأت محله‌محوری.

سکه‌ی توسعه‌ی نامتوازن و رها شدگی به طور ویژه‌ی مناطق با مسأله‌ی «قومیت» در چنبره‌ی فقر و فلاکت، روی دیگری هم داشته است: مردمی که به عنوان تُف شدگان منطق توسعه‌ی سرمایه‌داری نئولیبرال، از شر سوژه‌ی نئولیبرال شدن هم مصون ماندند و ضرورتاً این مصون ماندگی در هیأت‌های ارتجاعی سنتی جاگیر نشده است. دیالکتیک رهایی-جمود در اجتماعات محلی، در حالی که از یک سو مسائلی چون فرودستی زنان را حمل می‌کند، منطق زندگی اشتراکی را نیز مفصل‌بند روابط اجتماعی قرار داده است. این همان دیالکتیکی است که مارکس در دست‌نوشته‌های قوم‌شناختی‌اش در هندوستان، روسیه، لهستان، ایرلند و پرو و مکزیک می‌بیند و آن‌ها را دژهایی ارزیابی می‌کند که می‌توانند مستعد گذار مستقیم به منطق توسعه‌ی سوسیالیستی باشند. او در پیش‌نویس اول نامه‌اش به ورا زاسولچ (سوسیالیست روس) می‌نویسد:

«کمون روستایی، که هنوز در مقیاس ملی استوار است، می‌تواند به مدد ترکیب منحصربه‌فرد شرایط در روسیه به تدریج خود را از شر سرشت‌نشان‌های بدوی خلاص کند و مستقیماً به عنوان عنصر تولید جمعی در مقیاس ملی تکامل یابد. دقیقاً به این دلیل که کمون روستایی با تولید سرمایه‌داری معاصر است، می‌تواند تمامی دستاوردهای ایجابی آن را تصاحب کند، بدون این که دستخوش فراز و نشیب‌های هولناک آن شود.» (به نقل از: شانین، ۱۳۹۲: ۱۶۸)

دیدن این امکان توسط مارکسی که بیشتر عمرش را به واکاوی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری اختصاص داد، گواهی می‌دهد که مسأله محوری برای او همواره ارزیابی امکان‌های متولد کردن آلترناتیو سوسیالیستی از دل مناسبات وضع موجود بود.

به این ترتیب در پس توسعه‌نیافتگی منطبق با شاخص‌های رسمی مناطقی چون اهواز، باید انواع سازوکارهایی جمعی را هم در نظر گرفت که به اعتبارش مردم مطرود ادامه‌ی حیات را برای خویش ممکن و در خلال این حاشیه‌ای شدن، همبستگی‌های طبقاتی-قومیتی-جنسیتی را علیه حاکمان شکل می‌دهند. سازمان‌یابی محله‌ای به اعتبار اسکان‌یابی قومی-خویشی در این مناطق و مرتفع شدن نگرانی‌هایی که مارکس در زمانه‌ی خویش در خصوص انزوای کمون‌های از یکدیگر داشت به اعتبار

امکان ارتباطی به میانجی فضای مجازی، باعث می‌شود که در خلال ستیز با حکومت مرکزی، توده‌های معترض استعداد اداره‌ی خویش را هرچه بیشتر درک کرده و بر آن پای بفشارند.

در این وضعیت تمرکز بر وجوه این همبستگی‌ها و بیرون کشیدن الگوهای بدیل خود-مدیریتی از تجربه‌های زیسته، مهمترین وظیفه‌ی تئوری برای تعمیق پراتیک انقلابی در هنگامه‌ی تکرارهای بعدی آن است. با این همه اما نباید ضرورت سازمان‌یابی غیرافقی را به راحتی زیر سؤال برد و به استقبال دوگانه‌سازی‌های مصنوعی «اشکال سلسله‌مراتبی حزب لنینیستی» و «اشکال جدید شبکه‌های فراگیر انبوهه» رفت.

متأثر از نکته‌ی فوق نباید ویژگی محله‌محوری در جریان قیام تیر و اشاره به اشکال ریزومیک اداره‌ی شورایی را مصداق انبوهه و افقی‌گرایی در سازمان‌یابی گرفت؛ بلکه این امر ضرورت فهم سازمان‌یابی ورای دوگانه‌های مصنوعی «لنینی/انبوهه» را یادآور می‌شود. محله‌محوری در واقع تاکتیکی است که امکان فتح سنگربه‌سنگر را در یک وضعیت دیکتاتوری نظامی به دست می‌دهد. فتح سنگربه‌سنگر صرفاً شیوه‌ای برای مبارزه در وضعیت جامعه‌ی مدنی پارلمانتاریستی نیست؛ از قضا این امر می‌تواند اشاره به ضرورت نگهداری و حراست از میزان پیشروی‌ها بر ضد سیستم باشد. اگر بنا باشد پیشروی‌ها در هنگامه‌ی سرکوب شدن نه صرفاً متوقف، بلکه به عقب برگردند تا بار دیگر در جریان خیزشی، نقطه‌ی پیشین از نو فتح شود، آنگاه این امر مصداق «درجا زدن» خواهد بود. حراست از برخی دستاوردهای پیشروی‌ها، امری است که بلافاصله پس از پیشروی باید در دستور کار قرار گیرد. به این معنی شاید محله‌محوری را بتوان تلاشی برای یک‌جور پیشروی آرام (متأثر از نظریه‌ی آصف بیات) برای ساختن آلترناتیو فهمید. همچنان که گاندرسون به درستی متذکر می‌شود «ماهیت متناقض سرمایه‌داری، منطق سازمانی متناقضی را بنیاد می‌نهد که درهم‌آمیخته و نتایجی ترکیبی به بار می‌آورد. به جای گرایش اکید به شبکه‌های فراگیر فزاینده، احتمالاً ما به همان اندازه یا حتی بیش‌تر، با شبکه‌های فراگیر دارای مسئولیت‌های مشخص، اما تابع ساختارهای سلسله‌مراتب انضباطی، برای اتخاذ تصمیم‌گیری‌های بزرگ مواجه شویم.» (گاندرسون، ۲۰۲۰)

به این ترتیب لازم است تا با سازمان‌مندی نیروهای مؤثر محله‌ای به منظور طراحی استراتژی مقابله با سرکوب سخت از یک سو، و نیز حراست از فضای سیاسی چشم‌انداز پدید آمده، از سوی دیگر، در قالب پل‌های ارتباطی بین کمونته‌های خرد محلی، شکلی از سازمان‌یابی را تمرین کرد که در آن، سلسله‌مراتب سیاسی استوار بر فضای سیاسی فراگیر مشروعیت‌دهنده است. این شکل، توأمان تصمیم‌گیری و اقدام مؤثر انضمامی سازمانی را در کنار پذیرش تصمیم از سوی شبکه‌های فراگیر، ممکن می‌کند. این نمونه‌ای

از سازمان‌یابی است که در سال‌های اول انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به‌وضوح در ترکمن صحرا به‌وقوع پیوست و بقای اداره‌ی شورایی در آنجا را تا یک سال و نیم تضمین کرد. اما این نیز روشن است که در نقد و بررسی قیام فعلی، قطعاً باید با نگاهی به ضرورت تداوم «فردا»، به واژگونی سیستم کنونی اندیشید و اقدام کرد.

منبع:

- شانین، تئودور. (۱۳۹۲)، «مارکس متأخر و راه روسی»، ترجمه: حسن مرتضوی، تهران: نشر روزبهان.
- گاندرسون، کریستوفر (۲۰۲۰)، «نقدی بر تفسیرهای مارکسیست‌های اتونومیست بر خیزش زاپاتیست‌ها»، ترجمه: بیژن سپیدرودی، [سایت نقد اقتصاد سیاسی](#).